

از کمران تا به کمران لشکر ظلم است ولی
از لزل تا به ابد فرصت درویشستان است
ای توانگر مسفروش این همه نخوت که تورا
سرو زرد کنف همت درویشستان است
«حافظ»

مقدمه

در بررسی تعاریف و مفاهیم اجتماعی از جمله عدالت کمتر به این نکته توجه می‌شود که آنچه نظریه پردازان در هر جامعه معین و در هر دوره تاریخی همان جامعه درباره مفاهیم اجتماعی بیان می‌کنند تحت تأثیر شرایط خاص تاریخی همان جامعه و دوره و برای توضیح یا توجیه پدیده‌های مشخص در همان جامعه، شیوه تولید یا نظام اجتماعی-اقتصادی معینی ارائه شده است و می‌شود و قابل تعمیم به جوامع، دوره‌های تاریخی همان جامعه یا شیوه‌های تولید و نظام‌های اجتماعی دیگر در جوامع دیگر نیست. در بسیاری از موارد سابقه و ریشه تاریخی مفاهیم اجتماعی فراموش می‌شود.

آرمان عدالت و جنبش‌های عدالتخواهانه با دورنمای اجتماعی-اقتصادی مساوات‌طلبی و آزادی خواهی، حاصل و واکنش ستم‌های طبقاتی و برخورد استثمارکنندگان و استثمارشوندگان در طول تاریخ و در همه جوامع بشری بوده و هست و امروزه هم به صورتهای گوناگون در جوامع مختلف و در سطح جامعه جهانی ادامه دارد و نازمانی که ستم‌های طبقاتی اعم از اقتصادی یا سیاسی و فرهنگی چه در درون جوامع و چه در سطح جهانی اعمال شود، نهضت‌های عدالتخواهانه و جنبش‌های مساوات‌طلبانه که در اصل و ذات اجتماعی و اقتصادی یکی است، ادامه خواهد داشت.

نکته‌ای که در بررسی محتوای اجتماعی، اقتصادی و تاریخی تعاریفی که از مفاهیم اجتماعی از عدالت عرضه می‌شود باید مورد توجه قرار گیرد این است که محتوای این مفاهیم پیوندی دقیق با تعلقات و آگاهی‌های طبقاتی نظریه‌پردازان دارد و نمی‌تواند آراء، خواسته‌ها یا منافع همه گروه‌ها و

طبقات جامعه معین یا جامعه جهانی را در برگیرد و کامل و شامل و جامع باشد و روشن است که این نظریات نمی‌تواند پاسخگوی مسائل و مشکلات همه جوامع جهانی به‌شمار آید زیرا پدیده معینی را در زمان معینی و در دوره معینی توجیه می‌کند. نه در دوران باستان و نه در دوران کنونی، و نه در هیچ سرزمینی جامعه‌ای داشته یا داریم که همه افراد و گروه‌های اجتماعی آن خواسته‌ها و منافع یکسان داشته باشند و از طبقات، اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی با مواضع، خواسته‌ها و منافع متفاوت، حتی متضاد در روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تشکیل نشده باشد. عدالت خواهی و نفی ستم و آرزوی رهایی خواست و اندیشه‌ایست که چنان‌که گفته شد از دوران باستان آغاز شده است.^۱

بی‌توجهی به این نکات و به کار بردن مفاهیم اجتماعی بدون شناخت رابطه آنها با شرایط اجتماعی و تاریخی معین، موجب می‌شود که محتوای اقتصادی-اجتماعی آنها، عام، کلی و مبهم و بیگانه با ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و طبقاتی بماند و بحث و بررسی آنها از دایره سخنوری فضایی قوم بیرون نرود.

نکته دیگری که بویژه در جامعه ما باید به هنگام بررسی آراء نظریه‌پردازان اجتماعی از جمله درباره عدالت مورد توجه قرار گیرد آشنایی و آگاهی از دایره اطلاعات اجتماعی-تاریخی نظریه‌پردازان است، زیرا اگر این محدودیت در نظر گرفته نشود، امکان اقتباس و تعمیم بی‌بایه و مصداق این نظریات و تعاریف به وجود خواهد آمد و در این صورت بررسی‌های اجتماعی از صورت کلی و مبهم و عام خارج نخواهد شد و اگر مشکلی بر مشکلات اجتماعی نیفزاید، دستکم گره‌گشا نخواهد بود.

این دشواری‌ها و کزیها بویژه در جوامعی پدید می‌آید که دانشمندان و فرهیختگان آن بیشتر با واسطه و از راه ترجمه با آثار بزرگان و نظریه‌پردازان جوامع دیگر و مفاهیمی اجتماعی و اقتصادی که این بزرگان به کار برده‌اند و می‌برند آشنا می‌شوند و رابطه فکری و نظریشان با تاریخ اجتماعی جامعه‌ای که بدان وابسته‌اند ضعیف و نارسا باقی مانده است. ما با چنین روندی در بحث و بررسی

عدالت چیست؟

دکتر شاپور بوشانی

مفهوم عدالت در جامعه خودمان سروکار داریم.

در کاربرد نظریه‌ها و تعاریف اجتماعی که از سوی صاحب نظران اروپایی و آمریکایی در سده‌ها و سالهای اخیر ارائه شده و می‌شود، باید یادآوری کرد که گذشته از محدود بودن محتوای این نظریات به جامعه معین در دوره معین و رابطه این نظریات با وابستگی‌های طبقاتی و فرهنگ ملّی این صاحب نظران، آگاهی بخش بزرگی از آنان از تاریخ تطوّر اندیشه‌های اجتماعی و بطور کلی ساختار اجتماعی و زمینه‌های تاریخی جوامع مشرق زمین اگر سطحی و ناقص و نادرست نباشد، اندک و بی‌مایه است.

آراء و نظریات متفکران دوران روشنگری در اروپا، متأثر از روند تاریخی جوامع اروپایی در مبارزه با فئودالیسم، سلطه کلیسای کاتولیک و رشد شیوه تولید سرمایه‌داری و شکل گرفتن جامعه بورژوازی، و در دوران ما متأثر از تغییرات نظام سرمایه‌داری و نیازهای امپریالیسم سرمایه‌داری است. نظریات بیشتر آنان در چارچوب پذیرش شیوه تولید سرمایه‌داری، نظام جامعه بورژوازی بعنوان يك جامعه آرمانی و انسانی و عادلانه بیان شده و در آنها، تضادهای طبقاتی در يك جامعه سرمایه‌داری و مستعمراتی و بی‌عدالتی‌ها و ستم‌ها در سطح جامعه جهانی کمتر مورد توجه قرار گرفته است (و می‌گیرد).

نقطه مشترک و در همان حال ضعف مشترک این بزرگان در توضیح و تشریح مسائل و مفاهیم اجتماعی مانند آزادی و عدالت این است که اغلب از دایره کلیات در زمینه فرهنگ و سیاست خارج نمی‌شوند و وحدت ساختاری، اجتماعی و تاریخی فرهنگ و سیاست با اقتصاد و آثار متقابل و مداوم این زمینه‌ها را یا یکسره ندیده می‌گیرند یا توجهی علمی و دقیق به روابط اقتصادی حاکم و ساختار طبقاتی در دوره و کشورهای مورد بررسی‌شان جز به صورت عام و کلی ندارند و اگر هم به اشاراتی و توضیحاتی در این زمینه‌ها می‌پردازند، جدا از سیاست و فرهنگ است و در دوران ما وجود و حضور امپریالیسم سرمایه‌داری و آثار آن را چه در ساختار درونی يك جامعه معین و چه در روابط

جهانی مطرح نمی‌کنند و از بررسی علل تاریخی و اجتماعی نابرابری‌ها و ستمهای اجتماعی و اقتصادی در جامعه خود و جهان طفره می‌روند. البته باید افزود که در بسیاری از این تألیفات سخن از «انسان» و جامعه انسانی در میان است.

نظریه پردازان دوران روشنگری در اروپا وعده می‌دادند که انسانیت را یکسره از شرایط حاکم بر جامعه، از خرافات، تجاوزات و ستمهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی‌های داده و به سوی سرزمین «عقل»، «حقیقت جاودان»، «عدالت جاودان»، «حقوق مسلم بشری»، آزادی و عدالت راهنمایی می‌کنند؛ اما با کمی دقت در آثار این نظریه‌پردازان می‌توان نشان داد، دید و فهمید که مراد این بزرگان از انسان، تنها باشندگان در اروپا (نژاد سفید) بوده و هست و ساکنان دیگر سرزمین‌ها و قاره‌ها انسان‌های درجه دو، عقب مانده اما قابل هدایت و سرپرستی به شمار می‌آیند که راهنمایی و تربیتشان در راستای بسط ارزش‌های «جهان‌تمدن» به عهده انسان‌های اروپایی گذاشته شده است؛ و بدیهی است که در چنین نظریات و چنین برخوردی با مسائل و مفاهیم اجتماعی، دیگر جایی برای طرح و بررسی پدیده‌های جهانی مانند کلنیالیسم و امپریالیسم سرمایه‌داری نمی‌ماند.

نه تنها در آثار نظریه‌پردازان سده‌های گذشته بلکه در آثار نظریه‌پردازان اجتماعی امروزی در اروپا و آمریکا نیز که از جهان سوم، شمال و جنوب، کشورهای عقب مانده، کشورهای در حال رشد، ارزش‌های غربی، حقوق بشر، برخورد تمدن‌ها و دموکراسی‌های غربی سخن می‌گویند می‌توان جای پای فرضیه‌های نژادی را نشان داد.

فرانسوا ولتر (۱۶۹۴-۱۷۸۷) از نظریه‌پردازان دوره روشنگری فرانسسه، از نویسندگان دایرةالمعارف، از مخالفان فئودالیسم و امتیازات روحانیون و اشراف و جانبدار آزادی‌های فردی، مانند آزادی اندیشه و بیان، بنیان‌گذار تاریخ‌نویسی جدید اروپا و خواستار اجرای عدالت در جامعه فرانسه، معتقد به سرشت نزدیک به حیوان نژادهای پست انسانی بود (البته انسان‌هایی که سفیدپوست و اروپایی نباشند ش-ر). سطح فکر و اطلاعات این

○ نه تنها در آثار

نظریه‌پردازان سده‌های

گذشته بلکه در آثار

نظریه‌پردازان اجتماعی

امروزی در اروپا و آمریکا

نیز که از جهان سوم،

شمال و جنوب،

کشورهای عقب مانده،

کشورهای در حال رشد،

ارزش‌های غربی، حقوق

بشر، برخورد تمدن‌ها و

دموکراسی‌های غربی

سخن می‌گویند می‌توان

جای پای فرضیه‌های

نژادی را نشان داد.

○ نظریاتی که امروزه دربارهٔ عدالت در کشورهای اروپایی و آمریکا مطرح شده است نتوانسته از چارچوب فرضیه‌های نژادی، غرب محوری، و ویژگی‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی یک جامعهٔ بورژوازی، و حصار شیوهٔ تولید سرمایه‌داری خارج شود.

آزادپخواه انقلابی زمانی روشن می‌شود که متن نظریاتش دربارهٔ گروه‌های انسانی خارج از اروپا مورد توجه قرار گیرد. هر زمان که ولتر دربارهٔ زنان و مردان سیاه‌پوست سخن می‌گفت مدعی می‌شد که سر سیاهان از پشم (مانند گوسفند) پوشیده شده است نه از مو. ولتر در توضیح سرشت ساکنان آفریقا می‌نویسد: «این که در آب و هوای گرم، میمون‌های انسان نما (APES) دخترها را به خود جلب کرده باشند نامحتمل نیست.»^۲ او معتقد بود که گروه‌های انسانی، منشأ و خلقت جدا از هم داشته‌اند و می‌نویسد: «من در قضاوت‌م اطمینان دارم که آنچه دربارهٔ گیاهان حقیقت دارد در مورد انسان هم صادق است. گلابی، کاج، بلوط، زردآلو از یک گیاه حاصل نمی‌شوند و این، مؤید آن است که انسان سفید فعال با سیاهان سریشمی و آسیایی‌های غیر فعال... نمی‌توانند (فرزندان) یک انسان باشند.»^۳

نظریاتی که امروزه دربارهٔ عدالت در کشورهای اروپایی و آمریکا مطرح شده است نتوانسته از چارچوب فرضیه‌های نژادی، غرب محوری، و ویژگی‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی یک جامعهٔ بورژوازی، و حصار شیوهٔ تولید سرمایه‌داری خارج شود. در بررسی دقیق‌تر مشخص می‌شود که هدف اساسی این نظریه‌پردازان از مطرح کردن عدالت، دست یافتن به تعریفی است که با نادیده گرفتن تضادهای طبقاتی در جوامع سرمایه‌داری و غارتگری‌ها و چنایات امپریالیسم سرمایه‌داری در مستعمرات، به فرهنگ، سیاست و اقتصاد سرمایه‌داری مشروعیت و حقانیت ببخشد.



عدالت یک واژه و مفهوم اجتماعی است که از کهن‌ترین روزگاران، در همهٔ جوامع باستانی تاکنون با معانی و درونمایه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بسیار متفاوت و متغیر از سوی وابستگان طبقات و اقشار گوناگون اجتماعی به کار رفته است (و می‌رود). در مورد محتوای اجتماعی واژهٔ عدالت، با بررسی دقیق می‌توان نشان داد که این واژه از همان دوران باستان برای طبقات حاکم و مالک، شاهان، درباریان، اشراف و بطور کلی طبقات مالک

و توانگر، به معنای اجرای مقررات کشوری، دفاع از نظام حاکم در همهٔ زمینه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بوده است که در چارچوب آن، منافع و امتیازات طبقاتی‌شان حفظ شود... این واژه در دوران کنونی نیز در جوامع طبقاتی مانند جوامع سرمایه‌داری و جوامعی که در آنها شیوهٔ تولید مستعمراتی^۲ حاکم است و بطور کلی زیر سایهٔ رشد و سلطهٔ امپریالیسم سرمایه‌داری قرار دارد، برای مشروعیت بخشیدن به غارت‌ها و نظام‌های ظالمانهٔ اقتصادی و سیاسی، فریب، امینوار ساختن، فلج کردن و تسکین افکار توده‌های زحمتکش و محروم به کار می‌رود.

چنان‌که یادآوری شد، در متون تاریخی و کتیبه‌های بناهای باستانی که از دوران باستان در مشرق‌زمین به جا مانده است، می‌توان اعتراض‌های اجتماعی، ناله‌ها و نفرین‌های اقشار و طبقات محکوم و مظلوم را که جانشان و مالشان از جانب طبقات حاکم و مالک و رؤسای معاابد در همکاری با دیگر وابستگان طبقات حاکم به یغما می‌رفته است، دید.^۵

این ستمدیدگان و محکومان که آرزوی اجرای عدالت به معنای رها شدن از تنگدستی و ستمهای طبقاتی را داشته‌اند، به هر کس و به هر نظریه‌ی که وعدهٔ اجرای عدالت و بویژه رفع ستم‌های اقتصادی را می‌داده است پناه می‌برده‌اند و چشم به راه رهایی بخش بوده‌اند.

قدمت این کتیبه‌ها، در بسیاری از موارد و در بسیاری از سرزمین‌های شرقی از تاریخ پیدایش یهودیت، مسیحیت و اسلام و بطور کلی دیانت، بسیار بیشتر است.

این نکات مدلل می‌سازد که خواست مردم محروم و زحمتکش و تهیدست مبنی بر رفع ظلم و فقر و اجرای عدالت و اصولاً مسئلهٔ عدالت در جامعهٔ بشری یک موضوع و یک نیاز دیرپا و تاریخی است و چگونگی طرح و محتوای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن با روابط و نظام اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حاکم پیوند دارد و موضوع بنیادین آن، مسئلهٔ نان و به گونهٔ دقیق، نظام و روابط اقتصادی است؛ زیرا در سراسر تاریخ می‌توان این

بهرروی، توده‌های محروم و تهیدست نباید از جاده‌ی ادب و آرامش خارج شوند و به اعتراض‌های جمعی نسبت به نظام اقتصادی و سیاسی حاکم بپردازند.

در تعارض و تفاوت با موضع‌گیری طبقات حاکم در زمینه‌ی عدالت و محتوای اجتماعی-اقتصادی و چگونگی استقرار آن در جامعه، وابستگان اقشار و طبقات محروم و نظریه‌پردازانی که از این اقشار و طبقات برخاسته‌اند، تعاریفی از عدالت ارائه کرده و می‌کنند که صریح و روشن است. آنان اجرای عدالت را به آینده‌ی دور موکول نمی‌کنند بلکه در نظریاتشان، از میان رفتن شیوه‌های تولید ظالمانه و غیر دموکراتیک مانند شیوه‌های تولید سرمایه‌داری و شیوه‌ی تولید مستعمراتی موضوع اصلی است، به گونه‌ای که بلای فقر و ظلم از جامعه دور شود و اقلیتی مالک جان و مال مردم نباشند و نشوند.

نقطه‌ی ضعف این جریان اجتماعی ضد ستم و عدالتخواهانه این است که در بسیاری از موارد برنامه‌ی دقیق اقتصادی و شیوه‌ی تولید و نظامی اجتماعی و سیاسی که حافظ منافع و خواسته‌های مردمان محروم و استقرار عدالت به معنای دفاع از حق حیات و بر این پایه دفاع از حقوق بشر در همه‌ی زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی باشد ارائه نمی‌شود؛ گرچه امروزه می‌توان گفت که پس از تجارب تاریخی و اجتماعی در دهه‌های اخیر، و درک وحدت تاریخی و ساختاری اقتصاد، سیاست و فرهنگ از جانب نظریه‌پردازان و سازمانهای عدالت‌خواه، در این زمینه پیشرفت‌هایی حاصل شده و توده‌های محروم و فقیر در جوامع مستعمراتی که مستضعفان و پرولتاریای دوران ما هستند خواستار استقرار نظامی اقتصادی-سیاسی هستند که در آن حاکمیت و مالکیت جامعه به صورت یک پدیده و سازمان تفکیک‌ناپذیر پذیرفته شود و شیوه‌ی تولید انسانی که در آن حق حیات و حرمت انسان پایگاه و منشأ همه‌ی قوانین و روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی باشد، مستقر گردد.

امروزه در میان محرومان و سازمانهای مترقی و دموکرات این نظر و عقیده گسترش می‌یابد که کره

حقیقت را نشان داد که کسی یا کسانی که نان مردم را دزدیده‌اند یا می‌زدند، به حقوق سیاسی و فرهنگی مردمان و توده‌های زحمتکش دستبرد زده‌اند و می‌زنند.

به هر روی باید پذیرفت که مسئله‌ی عدالت چیزی نیست که در سده‌های اخیر پدید آمده باشد یا نظریه‌پردازان اروپایی و آمریکایی آنرا کشف کرده باشند بلکه مخالفت با ستمهای طبقاتی و جانبداری از عدالت در تاریخ همه‌ی اقوام و ملت‌های جهان از جمله اقوام و ملل شرقی دارای سابقه‌ای باستانی است.

نکنه‌ای که در بررسی‌های تاریخی درباره‌ی عدالت چه در گذشته و چه اکنون جلب نظر می‌کند این است که تعریف فرمائروایان و مالکان و در پاره‌ای موارد سرمداران مذاهب از عدالت، عام، کلی، مبهم و بیشتر در قالب وعده‌ی آینده، همراه با دعوت توده‌ی مردمان تهیدست و محروم به سکوت و آرامش، و تبلیغ ثابت و ابدی بودن، و در مواردی آسمانی بودن نظام حاکم و تکیه بر این ادعاست که با جلب عطف و عنایت بزرگان و توانگران و درخواست کمک و پشتیبانی از مالکان و حاکمان و سرمایه‌داران برای بهبود حال تهیدستان و رعایا و ستمدیدگان می‌توان به اجرای عدالت امیدوار بود و آنرا باید عطیه‌ای از جانب طبقات و مقامات حاکم و مالک و ثروتمند دانست و شکر گزار هم بود.

امروزه هم نظریه‌پردازان در باب عدالت چه در جوامع سرمایه‌داری و چه در مستعمرات و کشورهای فقیر، به مردمان محروم و توده‌های زحمتکش و به گفته‌ی خودشان وابستگان طبقات «مادون» وعده می‌دهند که با حفظ و در چارچوب نظام سرمایه‌داری، شیوه‌ی تولید مستعمراتی و بطور کلی امپریالیسم سرمایه‌داری، استعمار و استثمار توده‌ها، می‌توان با جلب نظر و عنایت صاحبان ثروت‌ها و سرمایه‌ها و با توجه دادن این «بزرگان» به فقر فقر و یاری جستن از احساسات بشر دوستانه‌ی آنان، به اجرای اصلاحات و استقرار عدالت اجتماعی از راه ایجاد بناگاه‌های حمایت از فقر (خصوصی و دولتی) و گردآوری صدقه و بخشش در چارچوب دولت رفاه، امیدوار بود.

○ پی‌ساره‌ای از نظریه‌پردازان، مفهوم عدالت و قانون را به هم نزدیک می‌کنند و از عدالت قانونی سخن می‌گویند. چنین نظریاتی درباره‌ی عدالت در جوامعی که زیر فشار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زمین‌داران بزرگ و کلیسا قرار داشتند کاملاً مترقی بود، اما اگر بخواهیم این نظر را به جوامع دیگر تعمیم دهیم، ناگزیر این پرسش مطرح می‌شود که محتوای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قانون یا قوانین چیست؟

زمین و هر چه در آن است، چه از جانب افراد و چه از جانب گروهها، اقشار و طبقات یا ملتها حتی به صورت جمعی قابل تملک و تصاحب نیست و انسان در هر جا که به سر می برد فقط حق استفاده از طبیعت و مواهب آن را دارد و موظف است نه تنها به طبیعت لطمه ای نزند، بلکه باید آنرا بهتر و آبادتر به نسل های آینده بسپارد. شیوه تولید و نظامی که طبیعت را تخریب می کند، به حقوق همه مردم جهان تجاوز می کند و نمی تواند ادعای دموکرات بودن یا رفتار اخلاقی و انسانی داشتن بکند. از بزرگانی که حتی در دوره های تاریخی گذشته خواستار اجرای عدالت، بهره برداری همه انسانها از طبیعت، و تعلق گرفتن مواهب طبیعت به همه افراد بشر بوده اند می توان از مزدک نام برد که می گفت «خداوند ارزاق را روی زمین آفریده که مردم آنها را میان خود بطور برابری قسمت کنند و کسی از دیگری بیشتر نداشته باشد، ولی مردم بین خود ظلم می کنند و هر کس نفس خودش را به برادرش ترجیح می دهد.»^۷ و «مال بخشیدنی است میان مردمان که همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند... باید مال یکدیگر را خرج کنند تا هیچ کس را بی برگی نباشد و در ماندگی، و متساوی المال باشند.»^۸

کارل مارکس هم از دید و با استدلال و جهان بینی دیگری به همین نتیجه می رسد و می نویسد:

«یک جامعه، یک ملت و تمام جوامع با هم مالک کره زمین نیستند.»^۹

ادیان حقه نیز که معتقدند جهان و هر چه در جهان است مخلوق خداوند است و به خداوند تعلق دارد، مخالف تملک طبیعت از جانب افراد، اقشار و طبقاتند زیرا چنین تملکی مخالفت با عدالت و حق حیات بندگان خدا است.

جنبش های ضد ستم و مردمی در طول تاریخ و در همه ادوار و سسرزمین ها، و در دوران ما جنبش های ضد سرمایه داری و ضد شیوه تولید مستعمراتی و بطور کلی استعمار و استثمار نیز که خواستار استقرار عدالت در جوامع انسانی و جامعه جهانی هستند مخالف تملک و تصاحب طبیعت از

جانب افراد، گروهها، اقشار و طبقاتند زیرا چنین تملک و تصاحبی به استقرار عدالت بر پایه حق حیات انسانها لطمه می زند.

پاره ای از نظریه پردازان، مفهوم عدالت و قانون را به هم نزدیک می کنند^{۱۰} و از عدالت قانونی سخن می گویند. چنین نظریاتی درباره عدالت در جوامعی که زیر فشار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زمین داران بزرگ و کلیسا قرار داشتند کاملاً مترقی بود، اما اگر بخواهیم این نظر را به جوامع دیگر تعمیم دهیم، ناگزیر این پرسش مطرح می شود که محتوای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قانون یا قوانین چیست؟

از زمان تشکیل دولت، در جماعات انسانی از قانون و اجرای قانون، از جانب دولت و مردم، سخن به میان آمده است (برای نمونه، قوانین حمورابی) اما در هر جامعه معین در دوره معین باید بررسی کرد و نشان داد که محتوای اجتماعی-اقتصادی قانون چیست؛ چرا وضع شده و وابستگان کدامیک از طبقات یا اقشار اجتماعی آنرا تدوین و اجرا می کنند و چه سودی در وضع و اجرای آن دارند و این قوانین حافظ چه نظام اقتصادی و سیاسی اند و کدامیک از طبقات و گروههای اجتماعی که در حاکمیت و مالکیت نقش عمده دارند از این قوانین سود می برند و چه طبقات و اقشاری مورد ستم و تجاوز سیاسی و اقتصادی قرار می گیرند و در چه مواردی در جامعه می توان از خواستها و منافع مشترک نام برد.

گروه دیگری از نظریه پردازان بر این نکته اصرار می ورزند که برای استقرار عدالت در جامعه انسانی باید عقل بر جامعه مسلط باشد و از پیدایش و گسترش افکار و نظریات عقلانی^{۱۱} در جامعه سخن به میان می آورند، اما متأسفانه توضیح نمی دهند که مراد از عقل اجتماعی در روابط اجتماعی چیست.

در مشروطیت و به حق جلوه دادن جامعه بورژوازی گرفته شده و می شود که این جامعه در همخوانی با عقلانیت و قانون به وجود آمده و چنین جامعه ای در تضاد با جوامعی قرار داشته و دارد که در آنها فرد در برابر فرد دیگر قرار می گیرد.^{۱۲} ولی

○ زیبایی و زشتی،
انسانی بودن یا نبودن
واژه هایی مانند قانون و
عقل زمانی آشکار می شود
که محتوای اجتماعی و
اقتصادی آن مورد توجه
قرار گیرد.

اقتصادی و وابستگی‌های طبقاتی هم دارند (مانند همه انسان‌ها در همه جوامع) و ناچار عقل و عقلانیت آنان نیز بازتاب شرایط مادی و معنوی و روابط در جامعه‌ای است که در آن به سر می‌برند و این شرایط مادی و معنوی با چگونگی شیوه تولید مسلط در همان جامعه پیوند دارد.

از نظر فردی و اجتماعی ممکن است آنچه به نظر یک انسان، یک گروه یا وابستگان به یک طبقه عاقلانه باشد، از نظر فرد، گروه یا وابستگان طبقه دیگر عین سفاقت و بلاهت تلقی شود. در نظام سرمایه‌داری، از دید صاحبان ثروت‌ها و سرمایه‌ها، وجود امتیازات و نابرابری‌ها عقلانی است، در صورتی که از نظر محرومان و زحمتکشان و تهیدستان، سرمایه‌داری و از نظر اکثریت توده‌های محروم در مستعمرات، امپریالیسم سرمایه‌داری پدیده‌ای شوم، ظالمانه و ضد بشری است.

اصولاً در یک جامعه طبقاتی که مرزهای اجتماعی و اقتصادی افراد و گروه‌ها را از هم جدا می‌کند چگونه می‌توان از عقلانیت مطلق سخن گفت؟ آیا وابستگان به اقلیت و طبقات با منافع گوناگون و حتی متضاد در ترکیب و تکوین و محتوای این عقلانیت شریکند و دخالت داشته‌اند و دارند؟

درست است که حتی در جوامع طبقاتی هم در زمینه‌هایی خواستهای مشترکی میان اعضا وجود دارد، اما چرا و چگونه است که در مشروعیت بخشیدن به جامعه طبقاتی و در دوران ما، به نظام‌های سرمایه‌داری و شیوه تولید مستعمراتی، بر وجوه مشترک میان اعضای جامعه تکیه می‌شود اما درباره تضادهای اصلی و تعیین کننده بویژه در زمینه اقتصاد (حاکمیت و مالکیت)، حقوق محرومان، مکانیسم استعمار و بهره‌کشی طبقه‌ای از طبقه دیگر و... سخن به میان نمی‌آید؟ و نظریه پردازان وابسته به طبقات حاکم و مالک در بررسی مفاهیم اجتماعی، مسئله شیوه تولید مسلط طبقاتی را زیر کانه به فراموشی می‌سپارند و به حرکت در دایره سیاست و فرهنگ بسنده می‌کنند؟ آیا در یک بررسی علمی از قانون و عقلانیت در روابط اجتماعی می‌توان فرهنگ و سیاست و

در این توضیح نظری برای توجیه مشروعیت جامعه بورژوازی گفته نمی‌شود که در جامعه سرمایه‌داری، طبقه (مرکب از افراد به گونه جمعی) در برابر طبقه (مرکب از افراد به گونه جمعی) قرار دارد و جنگ طبقاتی به خشن‌ترین وجه خود به صورت گروهی و جمعی انجام می‌گیرد و افراد وابسته به طبقات در برابر هم قرار می‌گیرند و باز هم فرد یا افراد قربانی این منازعات می‌شوند. تحت توجهات عالیته این «عقلانیت» و قانون در جامعه سرمایه‌داری، طبقه در برابر طبقه قرار گرفته و می‌گیرد و قربانیان این برخوردها و تضادها، در جامعه ملکی تهیدستان همان جامعه، و در رابطه با تجاوزات «عاقلانه» و قانونی سرمایه‌داری استعماری، مردم محروم مستعمرات بوده‌اند و هستند. نظریه پردازان لیبرالیسم به این حقیقت توجه نکرده‌اند و نمی‌کنند که غارت انسان‌ها، در هر جامعه و تحت هر شرایطی، تجاوز به حق حیات و حقوق بشری است و این امر در ذات و ساختار و پیامد خود همان وحشی‌گری فردی است که نظریه پردازان سرمایه‌داری ادعای جلوگیری از آن را با وضع «قانون» و به کار گرفتن «عقل» داشته‌اند و دارند. زیبایی و زشتی، انسانی بودن یا نبودن و ازه‌هایی مانند قانون و عقل زمانی آشکار می‌شود که محتوای اجتماعی و اقتصادی آن مورد توجه قرار گیرد. نظریه پردازان بورژوازی یا فراموش می‌کنند یا می‌خواهند ناگفته بگذارند که محتوای اجتماعی-اقتصادی قانون و عقلانیت در جامعه سرمایه‌داری و در جوامعی که رفاه و آسایش اقتصادی افراد آن حاصل غارت انسانها و جماعات دیگر در سرزمین‌ها و قاره‌های دیگر است چیست و عقلای قوم یا ملت که پایگاه عقلانیت جامعه خود شناخته شده‌اند و می‌شوند چه کسانی هستند، به چه طبقاتی وابسته‌اند و این عقلانیت در غارتگری چه رابطه‌ای با عدالت دارد.

چون اگر این حقیقت پذیرفته شود که عقلای قوم یا ملت نه موجوداتی آسمانی و معصومند و نه در خارج یا بالای جامعه قرار دارند بلکه بخشی از همان جامعه مورد بررسی هستند، بی‌گمان باید پذیرفته شود که این خردمندان روابط اجتماعی-

○ عدالت قانونی

عبارت است از برابری همه افراد جامعه در پیشگاه قوانین، اما باید دانست که پایگاه اساسی وجود و اجرای عدالت قانونی، وجود و اجرای عدالت اجتماعی بر پایه حاکمیت و مالکیت جامعه است و اگر این پایگاه نباشد قانون، بیان کننده خواستها و منافع یک اقلیت چه حاکم و چه مالک خواهد بود.

اقتصاد را زمینه‌هایی مستقل و جدا از هم دانست و از بررسی نقش اقتصاد در ساختار قانون و عقلانیت چشم پوشید؟

از دید پاره‌ای از نظریه‌پردازان، فسرص اصلی برای استقرار عدالت در يك جامعه این است که دولت یا حاکم انتخاب شده، بر اساس قوانین عام و شناخته شده تصمیم بگیرد و قضات صاحب اختیار هم بتوانند درباره حقوق رعایا که به صورت جمعی خواسته‌اند برای پاسداری از جان و اموالشان جامعه‌ای تشکیل دهند، دلاوری کنند و رأی بدهند.^{۱۲}

گذشته از اینکه چنین تصوّراتی درباره چگونگی تشکیل جوامع انسانی به هیچ وجه با آنچه باستان‌شناسی و تاریخ در این زمینه بیان می‌کنند همخوانی ندارد و بیشتر خیالبافی است تا علم، این طرز تفکر و بیان درباره عدالت نشان می‌دهد که تصوّر نظریه‌پرداز از يك جامعه انسانی، جامعه‌ای در حال دگرگونی و استحاله از شیوه و نظام فئودالی به شیوه تولید و نظام اجتماعی سرمایه‌داریست و چون صاحب نظر، توجهی به ساختار طبقاتی در يك جامعه بورژوازی ندارد یا نمی‌خواهد داشته باشد، توضیح نمی‌دهد که این قضات صاحب اختیار از کجا آمده‌اند و به چه طبقه‌ای وابسته‌اند و چگونه می‌توانند در يك جامعه طبقاتی معصوم و بالای طبقات بمانند؟ و باز گفته نمی‌شود که مراد از رعایا چیست؛ گرچه همین به کار بردن واژه رعایا در متون نظری نشان می‌دهد که جامعه مورد بحث نظریه‌پرداز يك جامعه طبقاتی است که در آن افراد «فردست» و «فردست» حضور دارند.

در بررسی مسئله عدالت گفته می‌شود که برای استقرار عدالت در يك جامعه باید قانون اساسی عادلانه‌ای داشت و بر پایه تفکیک اختیارات قوای سه‌گانه (مقننه، مجریه و قضائیه) که یکدیگر را کنترل می‌کنند، عدالت را در جامعه مستقر ساخت.^{۱۳} در بسیاری از آثار نظریه‌پردازان جوامع سرمایه‌داری و مستعمرات حتی در دوران ما مسئله وجود و حضور طبقات مورد توجه قرار نمی‌گیرد و به این حقیقت و واقعیت اجتماعی نیز اشاره نمی‌شود که در چنین جوامعی وابستگان طبقه

حاکم و مالک و سرمایه‌داران و توانگران در هر سه قوه حضور دارند و هر سه قوه در جهت قانونی کردن سلطه و اجرای خواسته‌ها، تثبیت و تضمین منافع طبقاتی خود با بهره‌برداری از سازمانها در هر سه قوه استفاده می‌کنند، مرزی مشخص و تعیین‌کننده بخش خصوصی را از بخش دولتی جدا نمی‌کند و موضوع تفکیک قوا وجود سه قوه مستقل امری ظاهری و فریب‌دهنده است و فقط به درد ایجاد امیدواریهایی در میان توده‌های محروم می‌خورد و موجب می‌شود واقعیت روابط طبقاتی در زمینه حاکمیت و مالکیت پنهان بماند.

نظریه‌پردازان دوره روشنگری در اروپا، در دوران مبارزه با فئودالیسم و آغاز رشد تولید سرمایه‌داری، در مخالفت با رهبری کلیسای کاتولیک، منشاء عدالت را از ادیان جدا می‌کردند و استقرار عدالت را منحصر امری دنیوی می‌دانستند، ولی پس از استقرار و تحکیم نظام اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری و سازش سرمایه با کلیسا (در چارچوب کلیتالیسم و امپریالیسم سرمایه‌داری) درباره مسائل اجتماعی و اقتصادی، و با آغاز شدن و ادامه یافتن بهره‌برداری سرمایه از حمایت و همکاری کلیسا، سرمایه‌داری استعماری بار دیگر مسئله عدالت در جوامع سرمایه‌داری در رابطه با دیانت (و البته فقط مسیحیت) مطرح گردید و نظریه‌پردازان خواستار آن شدند که جامعه‌ای با تکیه بر مسیحیت جدید (همکاری دین و دولت) سازمان یابد و با پشتیبانی کلیسا، از ضعف و پرولتاریای جامعه افرادی با حقوق مساوی ساخته شود و گفته شد که تنها از راه مسیحیت می‌توان به عدالت رسید و فقط در چارچوب مسیحیت می‌توان از استقرار عدالت سخن گفت زیرا چنان که حضرت عیسی مسیح فرموده است اگر اموال مشترک شود عدالت هم برقرار خواهد شد. اما در عمل، نظری که به حضرت مسیح نسبت داده می‌شود فراموش می‌گردد. در ترکیب مسئله دیانت مسیحی با عدالت، چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی از محرومان، تهیدستان و استثمارشدگان دعوت می‌شد (و می‌شود) که از اعتراض و انقلاب چشم

○ تکرار و تبلیغ
نظریه‌های لیبرالیستی و
نئولیبرالیستی درباره عدالت
چه در کشورهای
سرمایه‌داری و چه در
مستعمرات با الفاظ نو،
همچنان ادامه دارد و
وابستگان سرمایه‌داری و
امپریالیسم سرمایه‌داری
برای رویارویی با امواج
اعتراضهای حق طلبانه
محرومان در جامعه خود و
در جهان می‌کوشند تعریفی
از عدالت به دست دهند که به
کمک آن بتوان ستمهای
طبقاتی و نابرابری‌ها را چه در
جامعه ملی و چه در جامعه
جهانی توجیه کرد و نظام
سرمایه‌داری را بعنوان يك
نظام ابدی و انسانی
پذیرفت.

پیوشند و به مراحم کلیسا و مقامات دولتی و مذهبی امیدوار باشند. بر پایه این تعالیم، برای دفاع از حق حیات و حرمت انسانی، محرومان و ستمدیدگان نباید و حق ندارند به فکر تشکیل سازمانهای سیاسی و پاره کردن زنجیر اسارت خود از راه اعتراض یا قیام باشند بلکه باید با توسل به دعا، و طرح بدبختی‌ها و محرومیت‌های خود از وابستگان طبقات حاکم چه در جامعه خود و چه از استعمارگران خارجی بخوانند در جهت رفع محرومیت‌ها کارهایی را که لازم و مفید می‌دانند انجام دهند.

○ پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به گونه‌ای چشمگیر بر شمار نظریه پردازان لیبرال و نشولیبرال و نشریاتی که مفهوم عدالت را از برابری جدا می‌کنند افزوده شده و در ادامه همان نظریات قدیمی کوشش می‌شود نابرابری‌ها و وجود اختلاف طبقاتی در جوامع سرمایه‌داری توجیه شود.

از آنجا که سرمایه‌داری و امپریالیسم سرمایه‌داری نافی و ناقض برابری و آزادی، حاکمیت و مالکیت مردم و بنابر این حق حیات مردم است، نافی و ناقض عدالت در جامعه بشری هم هست زیرا هر دو نظام بر چپاول و زورگویی آشکار و پنهان استوار است.

تکرار و تبلیغ نظریه‌های لیبرالیستی و نشولیبرالیستی درباره عدالت چه در کشورهای سرمایه‌داری و چه در مستعمرات با الفاظ نو، همچنان ادامه دارد و وابستگان سرمایه‌داری و امپریالیسم سرمایه‌داری برای رویارویی با امواج اعتراض‌های حق طلبانه محرومان در جامعه خود و در جهان می‌کوشند تعریفی از عدالت به دست دهند که به کمک آن بتوان ستمهای طبقاتی و نابرابری‌ها را چه در جامعه ملی و چه در جامعه جهانی توجیه کرد و نظام سرمایه‌داری را بعنوان یک نظام ابدی و انسانی پذیرفت.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به گونه‌ای چشمگیر بر شمار نظریه‌پردازان لیبرال و نشولیبرال و نشریاتی که مفهوم عدالت را از برابری جدا می‌کنند افزوده شده و در ادامه همان نظریات قدیمی کوشش می‌شود نابرابری‌ها و وجود اختلاف طبقاتی در جوامع سرمایه‌داری توجیه شود.^{۱۲}

اخیراً طرح و بررسی آراء جان‌رالز، نظریه‌پرداز آمریکایی، درباره عدالت، به صورت سرگرمی تازه‌ای برای روشنفکران جامعه ما در آمده است.

نظریات این فیلسوف محترم در حقیقت دنباله همان نظریات کهنه لیبرالیستی در جهت مشروعیت بخشیدن به ستمها و نابرابری‌ها در جوامع سرمایه‌داری و نفی رابطه عدالت و برابری است. جان‌رالز مسئله آزادی و عدالت و حقوق

در بسیاری از اعلامیه‌های سازمانهای سیاسی و بین‌المللی، به شیوه‌های گوناگون درباره استعمار عدالت سخن گفته می‌شود اما با بررسی دقیق تر موضوع آشکار می‌شود که هدف اصلی تهیه کنندگان این اعلامیه‌ها حفظ نظام امپریالیسم و شیوه تولید سرمایه‌داری است.

گفته می‌شود عدالت زمانی مستقر می‌گردد که در جامعه آزادی و برابری واقعی برقرار شود، اما این حقیقت ناگفته می‌ماند که برای رسیدن به چنین جامعه‌ای، مالکیت و حاکمیت باید به صورت همبسته درک و اجرا شود و جامعه بتواند با استفاده از حق حاکمیت خود بر مالکیت خود نظارت کند.

عدالت قانونی عبارت است از برابری همه افراد جامعه در پیشگاه قوانین، اما باید دانست که پایگاه اساسی وجود و اجرای عدالت قانونی، وجود و اجرای عدالت اجتماعی بر پایه حاکمیت و مالکیت جامعه است و اگر این پایگاه نباشد قانون، بیان کننده خواستها و منافع یک اقلیت چه حاکم و چه مالک خواهد بود. اگر در جامعه‌ای یک اقلیت (به هر اسم و رسم و عنوان) در پوشش مالکیت بر وسائل عمده تولید و نظام توزیع ثروت‌ها و سرمایه‌ها در رفاه کامل، و اکثریت در فقر و بدبختی به سر برد، نمی‌توان از استقرار عدالت سخن به میان آورد و اگر در جامعه‌ای اقلیتی به آنکای حاکمیت نیز ثروت‌ها و سرمایه‌ها را در دست خود متمرکز کند، باز نمی‌توان از عدالت نشانه‌ای دید؛ به همین سان اگر در سطح جهانی یک اقلیت بر پایه زور یا با به کار بردن شیوه‌ها و ترفندهای اقتصادی (امپریالیسم

بشر را در چارچوب پذیرش نظام اجتماعی و اقتصادی بورژوازی، و وجود طبقات توانگر و تهیدست مطرح می‌کند و می‌کوشد به کمک یک رشته فرضیات که رابطه‌ای با واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی ندارد و فقط در ذهن و تصور می‌توان به آنها دست یافت، نظری دربارهٔ عدالت ارائه کند که در حقیقت نفی عدالت است. این نظریه‌پرداز و شاگردان و پیروانش در کشورهای سرمایه‌داری کلاسیک و مستعمرات با شیوهٔ تولید مستعمراتی توجه نمی‌کنند یا قادر به درک این حقیقت نیستند که در چارچوب نظام و شیوهٔ تولید سرمایه‌داری و مستعمراتی و امپریالیسم سرمایه‌داری و با پذیرش تضادهای طبقاتی حاکم بر این نظام‌ها و سلطهٔ استثمارگران با هزاران رنگ و چهره، نمی‌توان از عدالت بر پایهٔ صیانت از حق حیات و حرمت انسانی سخن به میان آورد؛ زیرا دستی که نان می‌دزد نمی‌تواند آزادی بپوشد و عادل باشد. حق حیات و حرمت انسانی خاستگاه و پایگاه همهٔ حقوق بشری، فردی و اجتماعی است. این حق حیات و حرمت انسانی به زمینه یا زمینه‌هایی محدود نمی‌شود و زمینه‌های سیاسی و فرهنگی بلکه زمینهٔ اقتصادی را که هر سه با یکدیگر رابطهٔ دقیق ساختاری و اجتماعی دارند و یک کل همبسته را می‌سازند دربر می‌گیرد. به هر روی نمی‌توان حق حیات بشر را برحسب تمایلات و منافع طبقاتی - مانند نظریه‌پردازان لیبرال - به زمینه‌ای محدود کرد و در مباحث مربوط به عدالت و حتی در بررسی آزادی و دموکراسی، از طرح چگونگی شیوهٔ تولید و ساختار طبقاتی جامعه از دید اقتصادی سر باز زد.^{۱۵}

پذیرفتن حق حیات و حرمت انسانی در همهٔ زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، به معنای نفی و رد حق حیات و حقوق بشر در این زمینه‌ها هم هست و لطمه زدن به حق حیات و حرمت بشری چه در زمینهٔ فرهنگ و سیاست و چه در زمینهٔ اقتصاد، نفی عدالت هم شمرده می‌شود.

نهضت‌های عدالتخواهانه در دوران ما نه تنها خواستار استقرار حاکمیت مردم در زمینه‌های

○ جان‌الزم مسئلهٔ آزادی و عدالت و حقوق بشر را در چارچوب پذیرش نظام اجتماعی و اقتصادی بورژوازی، و وجود طبقات توانگر و تهیدست مطرح می‌کند و می‌کوشد به کمک یک رشته فرضیات که رابطه‌ای با واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی ندارد و فقط در ذهن و تصور می‌توان به آنها دست یافت، نظری دربارهٔ عدالت ارائه کند که در حقیقت نفی عدالت است.

سیاسی و فرهنگی، بلکه خواستار حاکمیت جامعه در زمینهٔ اقتصاد نیز هستند و به این حقیقت توجه دارند که حاکمیت مردم را نمی‌توان تجزیه و تقسیم و بدین ترتیب از درون تخریب کرد.

عدالت، مفهوم آزادی و برابری را دربر می‌گیرد؛ درجایی که آزادی و برابری نباشد، عدالتی هم وجود ندارد. بسیاری از نظریه‌پردازان لیبرال در جوامع سرمایه‌داری و مستعمرات، آزادی را در مقابل مساوات قرار می‌دهند. چنین برخوردی چه از دید تاریخی و چه از دید اجتماعی از بیخ و بن نادرست است. آزادی نه تنها به معنای رهایی انسان از تجاوزات سیاسی و فرهنگی است بلکه به گونهٔ دقیق و روشن به معنای رهایی از تجاوزات اقتصادی، استثمار و استعمار نیز هست؛ و اگر به انسان یا جامعه‌ای از نظر اقتصادی (به هر اسم و رسم) تجاوز شود، به آزادی‌های سیاسی و فرهنگی آن انسان و جامعه هم تجاوز شده است؛ و جایی که تجاوز باشد، عدالت وجود ندارد.

عدالت یک آرمان و خواست تاریخی است و در نظریات اجتماعی مترقی و ادیان حقهٔ موضوع اصلی به‌شمار می‌رود. نهضت‌های عدالتخواهانه گرچه در جوامع گوناگون و تحت شرایط اجتماعی - تاریخی و اقتصادی متفاوت با آشکال و برنامه‌های مختلف مطرح شده و می‌شوند، اما در حقیقت و عمل خواستار پاسداری از حق حیات و حرمت انسانند و جنبشی مشترک به‌شمار می‌آیند. در دفاع از حق حیات و حرمت انسانی، و برای برپا داشتن عدالت و ساختن جامعه‌ای بر اساس عدالت باید در هر جامعهٔ معین در دورهٔ معین و در سطح جهانی در همان دورهٔ تاریخی نشان داد که این حق از جانب چه عوامل، گروه‌ها، اقشار یا طبقات اجتماعی چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی مورد تجاوز قرار می‌گیرد، و مکایسم استثمار و استعمار چیست و چگونه و با تکیه بر کدام نیروی اجتماعی و با چه برنامهٔ سیاسی و اقتصادی می‌توان در راه رسیدن به عدالت بر اساس حفظ حق حیات و حرمت انسانی و برپایی شیوهٔ تولید و نظام انسانی تلاش کرد.^{۱۶}

یادآوری

۳. همان.

۴. «شیوه تولید مستعمراتی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۱۴-۱۱۳، اسفند ۱۳۷۵، صص ۱۵۰-۱۵۵.

۵. جامعه بزرگ شرق (سنگ نبشته‌ای از ۸۷ ق.م)، تهران ۱۳۷۰، ص ۲۷۴.

۶. راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، تهران ۱۳۴۷، ص ۴۶۹.

۷. خواجه نظام‌الملک، سیاست نامه، با تصحیح مجدّد و تعلیقات به کوشش مرتضی مدرس، تهران ۱۳۵۷، ص ۲۱۴.

۸. مجموعه آثار مارکس-انگلس، جلد ۲۵، ص ۷۸۴.

9. John Locke, *Über Die Regierung*, Stuttgart, 1974.

10. Immanuel Kant, *Kritik Der Reinen Vernunft*, Hamburg, 1998.

11. Thomas Hobbes, *Leviathan*, Stuttgart, 1970.

12. John Locke, *op. cit.*

13. Montesquie, *vom Geist Der Gesetze*, Stuttgart, 1965.

14. Susanne Lettow, "Gerechtigkeit" in: *Historische Kritisches Wörterbuch Des Marxismus*, B.D.S O.D, Hamburg, S. 395-397.

15. John Rawls, *Eine Theorie Der Gerechtigkeit*, Frankfurt, 1979.

۱۶. «نظام اجتماعی-انسانی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، تیرماه ۱۳۷۳، شماره ۸۲-۸۱، ص ۲۹-۳۱.

در بررسی مسئله عدالت در جامعه ما، ضمن کوشش برای آشنایی هر چه بیشتر با نظریات جامعه‌شناسان کشورهای مختلف و بویژه جوامع شرقی که با ما خویشاوندی فرهنگی چند هزار ساله دارند، می‌توان به دو ضرورت اشاره کرد:

۱- بررسی و شناخت شیوه تولید مسلط در ایران

۲- بررسی و شناخت نهضت‌های اجتماعی، آراء و ادبیات ضدّ ستم و عدالتخواهانه در ایران و جامعه بزرگ شرق چه در دوران باستان و چه در دوره اسلامی از مزدک و مانی تا سرخ پرچمان (بابک)، سید جامگان و... و بطور کلی نهضت‌های مردمی که خواستار برپایی عدالت بوده‌اند؛ و برای سامان دادن به این منظور، تأسیس بخش‌های تحقیقاتی در زمینه «نهضت‌های اجتماعی در ایران» در دانشگاهها، تا کار بررسی مسئله عدالت مانند بررسی بسیاری دیگر از مفاهیم اجتماعی به ترجمه، رونویسی و اقتباس محدود نماند.

یادداشت‌ها

۱. سامونل کریر، الواح سومری، ترجمه داودرسانی-تهران ۱۳۴۰.

2. Todor Tzvetan, *on Human Diversity, Nationalism, Racism, and Eoticsm in French*

○ عدالت، مفهوم آزادی و برابری را دربر می‌گیرد؛ درجایی که آزادی و برابری نباشد، عدالتی هم وجود ندارد. بسیاری از نظریه پردازان لیبرال در جوامع سرمایه‌داری و مستعمرات، آزادی را در مقابل مساوات قرار می‌دهند. چنین برخوردی چه از دید تاریخی و چه از دید اجتماعی از بیخ و بن نادرست است.